

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

۱۶۱۵۳

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۴۱۸

۱

۱

۲

۳

۳

۵

۶

۸

۷

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۳۱

۵۱

۶۱

۸۱

۷۱

۶۱

علیه

نداره

مستور

اطلاع دار

برند وانه

بی ازجا

ابراهم و

مستور

ندانست

ت بخوابد

در این

مرا

انته

افره

مذوره معظمه

الح کینه حق دارد و

مشتی زنجیر

هو لغز

این پساله
ضیاح الملوک
کارخانه

شاه

ن ۳۷

۱۶۱۵۳

۲۰۷۲۱۱



مردود

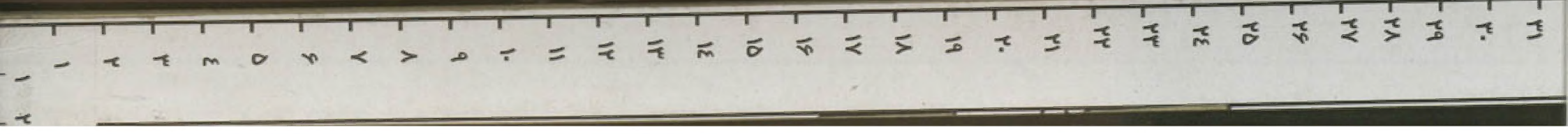
تقدیر

ازجا

قالب

قال

المفرد





سجین کان کار زبان ہو شمد است

کر از تحت اثری آید بلند است

و این کتاب نامیده شد بضایح الملوک فی السیر و الملوک

و از هر یک سخن که از در مختصر آمدت نوشته شد و

تا آخر آنکه کان مفاصلی باشد نخستین شد و ایامه کوش

میفرماید ثنای بسیار پرست از خود نیک کند کار و

بیش از اول است و ایامه کوش و در پیش میفرماید روزگار

فرمانروای میزد و تر شود و مندر چه در راستی پای شین

کار نامی بهتر از پیش و در نهان میفرماید سخی و بیچاره

چیز است



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوٰه علی سید المرسلین

محمد و آله اطهارین و اما بعد این پالاه است ^{عظ} میشل بر

و اندر پهلایین عجم و شعر و کیفیت عاشق بانی آدم

در هر نقطه اش نکته شان است و معنی کلام الملوک

ملوک است الملوک و او عیان

سجین

چیز است حیوانی در شیخوخت پاری در غربت و حق
در وقت قلت و بار آمدن از رفیق در طاعت پادشاه
باید در خیر عادت کند در ملک در عقوبات و شتاب
در خیرات و صبر در عداوت میفرماید در زبان است
که در بزم نیست دشمنی در میان رسک عمر
خوابت خمر دان و خیر را فراموش نباید کرد
خدا و مرگ را در پیش بر اندازد و میباید بر داند
کولی نرودن کسان دویم بدی دیدن از مانع
فرمود اگر زور چاره باشد در کستی بر خور واری اول

ر شکولی

ر شکولی در بزم پند کردی از می دویم باید ای در و پستی
بیم پاکد منی چهارم نانی از و سپهر پنج خود فراتیم اووی
و با و پستان انعامی نالی طهورت میفرماید که پادشاه
صاحب فکر باید در کار خشم و غضب آن نماید که در وقت
رضایت در آن قیام تواند نمود ابرج میفرماید از مردان
کبکی در شکفیم که تو انگری از انداخته و خسته و خسته در میان
آسایش زار در بیداری و اندیشه و زاهد کس از بگوید
از مردان چشم از انداخته و در نیکو کاری است تندستی
از آن آسانی دانند و از برن سختی و بر دانه ی است

منوچهر

تهر چهره میسر نماید و شاه را بر سپاه و رعایا حقوق است
 و رعایا و سپاه را بر شاه حق است اما حقوق پادشاه
 بر سپاه و آن است که وی را اطاعت نمایند و با او شهن
 ملک مجاز به نیک و حق سپاه بر پادشاه آن است که
 عفوالت ایشان را بدو نیاخیزد بر پادشاه و حق پادشاه
 بر رعیت آن است که مفسد و مال از او دریغ ندارد
 و خراج پادشاه را بطوع و رغبت ادا نمایند و نشان
 او را گردن دهند و حق رعیت بر پادشاه آن است
 که با ایشان روا کند مال و حبسی از آنها برقی نشاند

و باید که عفو و انعام بر مناج پادشاه غالب باشد و عقوبت
 کمتر باشد و اگر کسی با ارباب حق کشیده باشد پادشاه خود
 مرکب قتل او نشده بود و مقتول پادشاه را ایشان حقوق
 شرع با او رفتار نمایند و روز میفاید کسی را که این
 چهار خوبی باشد دوستی نماید با او و اول آنکه بدی در پیوسته
 و نور از لکن بازدارد و دوم آنکه مهربانی از تو باشد او را
 بدو چند آن نماید سیم آنکه بر تو نفعی رساند او را طبع
 دارد و چون از محمودی بشنوند آن را فراموش نکند
 چهارم هرگاه گناه اندک از تو بیند بر تو گیرد و تو طرد

نخستین و پنجمین کیفیت از این پنجمین است که میفرماید
از دوستی که بتو سودی نرسد از دشمنی او نیز زیان
نخواهد رسید و میفرماید بنمای هر پادشاه ماند از نعمت
و نیرزی او است گویند بعد از آن وقت که رعایای ما زیاده
پس از اطاعت او بزرگ و بزرگوارند حاکم صورت و افعرا
بعضی رسانند در مهابت از رای و در بین کتب است
نموده شمس بر آفاق فرمان داد که نوشته باشند
از پهل و دارند مثل بر وعده ته و این کلمات او را
درج نمایند که باید رعیت معرفت حاجت بهر در حساب

خود گستر از فوج کلک و کسب نخل نباشد که همیشه ایشان
یکی از خویشین از خود میرسانند و ایشان را
کردن نهند و میباید الله امور چنان نمایند در کمال و
کردن نوشته و نظم امور مردمان و قوت معیشت ایشان
منوط و مربوط است بعد از پادشاه و بر رعایت اشخاص
و سیاست حاکم زیرا که حلالی نماید بهایند که هست
ایشان بر کتاب معاش و اوقار حاجت مخصوص
و بهجت ایشان بر تحصیل لذات و تمتع موقوف بود و پادشاه
سایه رحمت پروردگار است بر بیچاره من که لشکریان

خردمن که با فرد کای تو ز شفت را از منهل قرب عدل و
 شرب لعل فضل او سزایب نوال چشند پس کافه
 عباد و عابدانم را از پادشاهی قاهر و پهلوانی عاقل
 کز نباشد تا نفاق اعمال و استقامت اعمال ایشان
 بر نفس استقامت نیست عدل مضر باشد کیکاووس
 سفاک بدترین چیز اوست و بالا تر از آن آسایش
 کشور و گوار تر از آن توانگری و دولت و از تر از آن جوانی
 و عزیز تر از آن دین است. لهراسب سفاک پادشاه
 باید و نادید مجربان و تغذیب مخطیان و پاد و دشمنان

نایبند

نایبند ایشان نایبند طریقت باشد که چون خواهم خبر دهم
 نه او کند آن اقطع و حیرت نماید تا از مواد فایده پاک
 شود بعد استیام نماید یعنی پادشاه چو بر کرد و کشان
 دست یابد و ایشان ایستاد پس از آن نورش نماید
 پسند یا مینماید اما که دین ندارند با مردکان و نظر
 بصیرت هر دو پیدا ویند و شایسته است نباشد آن را
 که دین نباشد و مینماید که رواست پادشاه را که
 حسد بر در و در نوک کمر بکن میرت و پادشاه باید که از
 بر در حصول نام نیک سعی نماید تا صفت عدلش در آفاق

سنت

تشکر شود و مفید فضل پادشاه بر زیر دست آن است
 که او قادر است بر جهان فسر بودن بعضی پادشاهان
 را غنی نماید که بواسطه عفت ثبات و صدق رعایت و
 تربیت اولوالباب مصروف در وجه ایشان قدر اکرام
 شناسند و مگر جهان که از اند چنانچه اماران ارغاشه
 روزگار محو نشود و هم او فسر بوده هر که بنام فسر نفقه
 شود بنان در مانند و سسر که بنان خیانت نماید بجان در آن
 بهمن مفید نماید بگویند خویشتن داد است و خوشی
 زبانی اندیشا باشد و فسر شود و لیر آن است که اند

نام یک را



نام یک را استانی بنامی بزرگتر بنامی بزرگتر است
 استانی بنامی را از نام جاوید برتر است
 میفرماید هر حادثه که روی نماید آن را بجز ف مال دفع
 توان نمود مگر حرب که در آن از سپهر جهان شیرین بیک
 یکی از حکما فسر بوده که مرد شجاع باید صاحب تدبیر باشد
 چه اگر غنا و کثرت برفوت و شجاعت نماید باشد که جزا می
 بیند که استقامت نپذیرد و شاید این مطلب کلام معجز نظام
 حضرت امام همام علیه السلام لغالب است و المومنین علیه
 السلام است که در روز جنگ با عمرو بن عبدود فسر بود

که بحرب



که آنجا بپایان رسید و از آنجا میفرماید که در دو پستی تو را
تا پیش پای پیکری که در توبست دوم و ششمی نیز گوید
آنچه در آنجا باشد و میفرماید هرگاه اندوی شما برسد
اندوی بزرگتر از آن را پیاورد تا آنکه پنج شما کم
کرد و میفرماید بگویند خوی پادشاه را پس گویا
که پنجم و ششمین این دو پستی در آن است و میفرماید
چون ما خوانسته دادیم این پستی چه پس از حواشین پادشاه
خواستش باشد پیا میان اردشیر میفرماید پادشاه
نشان کرد که با سپاه و سپاه کرد و نیاید که بزرگیم

و سیم اندوخته

و سیم اندوخته نشود که بریزد و پستی پروری و پستی
نکافه توان داشت که بعد از سیم پادشاه
چهار خوی داشته باشد با اول پسند و قطرت
دوم نزدیک منشی سیم ششم بریدان چهارم
مهرابی بر بیکان هرگز نمیفرماید که در خوی شما
پیراوار پیرماری سپاه باشد اول دور اندیش باشد
چرا که در آغاز انجام رسیده و دوم چندین و اندوخته
که از هر چه ناپسند باشد بر میرد سیم چنان پردل باشد
که از هر سختی که پیش آید سرش چهارم بگویند خسته می

کبری را

کیتی امیر و ادیبانی نباشد و بآید و بنده از لوازم او باشد
هزارم معین نماید چهار چیز است که از چهار چیز با کبریا
پادشاه اردشور زن از شوی السب از بار یانه
شیراز آب و معینه بهترین ذخیره مافاع است
و بهترین عاوتها خود است و بهترین خوشیها سود
نو شیردان معینه پذیرد و در باد خواب نیکو است و در
باران نوده پوشیدن در در برابر کرب و فتن و روز
آفتاب سکارهای لازم بر دامن و معینه بار در
آینده در دهنه است از کردش کار در سگفت مشو

و اگر خواهی

و اگر خواهی از تو دشمن ندانند پیش تو نیست کو و معینه
بیشتر آفتاب سخن بر خواهش بر دامن کوئی با همه دلها جای
تو باشد و معینه نماید که از دنیا با کی اندوه کو از است
از بسیاری محبت و ضوابط چنان نمود که با طهارت
بر مضایح او شیر و ان که با شاق اعدل ملوک آفاق است
طی مایم ضد تعالی همگان اوفیق اکتساب جبر است

که است کند و بر طلب رضای خود

حریص گردانده از لطیف

دایره انبیا ۱۳۲۸

که خواست طمع دارم

سیامه
الاسمه

فی نذر عتبات
عالی حضرت مشهدی خدا
واو منقطع

کر وید



